

همه چیز محتاج بچنان رجال هستند. اگر بیشتر از این تطویل کلام کنم این بحث بختام نرسد. خلاصه کلام این است که حس محافظه‌کاری ما منحصر بنگاه داشتن زندگی ما و منافع ما باید باشد. و ازین همه ملاحظات این یکی را یاد داشتن کافی است که از همه عادات سقیمه و افکار باطله و معاملات مکروهه دست و پا کشیدن و قطع رابطه کردن اولین شرط اسلامیت است؛ و به کافه اسباب نجات و ترقی توسل کردن اولین خطوه ترقی و تمدن است. امیدوارم که این ملاحظات مخلصانه در نزد جوانان ایران مقبول خواهد شد، زیرا بامید خدمت ایران و ایرانیان ملهم شده است.

عمان — ۲۸ کانون ثانی ۱۹۲۶ — رضا نوفیق

تدقیقات ادبی

زبان فارسی در هند

بقلم فاضل و شاعر هندی سید محمد هادی مجهول شهری

بقیه از شماره پیش

مصنف فرهنگ جهانگیری چون کتاب مزبور را پیش جهانگیر هدیه نمود سلطان از او خیلی قدردانی نموده مینگارد: «میر عضدالدوله از آگره آمده ملازمت نمود، فرهنگی که در لفت ترتیب داده به نظر در آورد. الحق محنت بسیار کشیده و خوب پیروی ساخته و جمیع لغات را از اشعار علماء قدما مستشهد آورده درین فن کتابی مثل این نمی‌باشد.»

وقتی شاعری قصیده ساخته پیش او تقدیم نمود مصرع اول مطلع همچو بود: «ای تاج دولت بر سرت از ابتدا تا اتمها». جهانگیر پرسید عروض را میدانی گفت نه. گفت خوب است و الا الآن برای قتل تو حکم می‌کردم. از آن بعد مصرع را تقطیع نموده او را بفرماند که رکن ثانیش همچو میباشد: «لت بر سرت» و این خیلی بی ادبی است. (لات در اردو که قریب‌تر به لت است بمعنی لگد مستعمل است)

دین هنگام شاعری که مثنی تخلص میکرد از خانواده باده فروشان بود در دربار شاهان مغلیه خدمت فراشگری بهمین خانواده تعلق میداشت. مثنی توسط نور جهان و بتقریب شاعری خواهش کرد که دخالتی در دربار شاهی پیدا بکند ولی جهانگیر گفت این آدمها خدمت فراشی را بهتر بجا می‌آورند با شاعری چه سر و کاری را میدارند. ولی بالاخره پیاس خاطر نور جهان باحضارش رضا داده مثنی این شعر را برایش خواند:

مثنی بگریه سری دارد ای نصیحت‌گر

کناره گیر که امروز روز طوفان است

جهانگیر گفت می‌بینید همان ذوق پیشه خودش را شرح میدهد. این همه پیشرفتها در ادبیت ازین جهت رخ داده که خود سلاطین مکه سنج و بالغ نظر بودند و الا هیچگونه طمع بولی نمی‌توانست همچو تشویقات فوق‌العادتی را عهده‌دار بشود. در ایالت دکن، شهر بیجاپور بنا بقدردانیهای ابراهیم عادل شاه خودش را از قطعه ایران نشان میداد. ظهوری و ملک قمی پیش او استخدام داشتند و اکبر هم باین سطوت و جبروت نمی‌توانست این شعرا را در جانب خودش مجذوب نماید. همین مرحمتهای بی‌اندازه بوده که شعرای ایرانی بیخودانه در پیش فرمانروایان هند مجذوب

می‌شدند چنانکه از اشعار ذیل تراوش می‌کند:

[میرزا صائب]

همچو عزم سفر هند که در هر دل هست
رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

[ابو طالب کلیم]

اسیر هندی و زین رفتن بیجا پشیمانم
کجا خواهد رساند پرفشانی مرغ بسمل را

بایران می‌رود فالان کلیم از شوق همراهان

پای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را

ز شوق هند زانسان چشم حسرت بر قضا دارم

که روهم کر براه آرم نمی‌بینم مقابل را

[علی قلی سلیم]

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال

تا نیامد سوی هندوستان خا رنگین نشد

[دانش مهدی]

راه دور هند پابست وطن دارد مرا تفریبی

چون خناشب در میان رفتن بهندستان خوش است

جامی هم قصائد خودش را بهندستان می‌فرستاد چنانکه

خودش گوید:

جامی اشعار دلاویز تو جنسی است لطیف

بودش از حسن بود وز سر معنی تارش

همره قافله هند روان کن که رسد

شرف عز قبول از ملک التجار شرف

علی قلی کمره قصیده در مدح فیضی سروده می‌گوید:

مرا افکند در نظم امورم پرتو فیضی

ابوالفیض آن‌گزین اکبر و شیخ کبیر من علاوه بر سلاطین و شاهزادگان در هند عمومی امرا هم بهره‌ها از سخن فهمی و قدردانی اهل فضل می‌داشتند و ابوالفتح کیلانی و عبدالرحیم خانخانان باتفاق همدیگر باب اکلمی (بیت‌العلماء) را تأسیس نموده بودند که وجودش برای شعرا و ادب‌خواهان اسباب سرمشق و ترقی می‌گردید. ابوالفتح در یکی از مکتوباتش بخانخانان همچو مرقوم می‌دارد: «قصائدی که یاران آنجا گفته بودند بشعرای اینجا فرموده شد. بنام نامی شما هرگاه باتمام میرسد بملازمت فرستاده خواهد شد. ملاعرفی و ملاحیاتی بسیار ترقی کرده‌اند.»

عبدالباقی در مآثر رحیمی همچو مینگارد: «اکثری از اعیان دولت و ارکان سلطنت پادشاه مرحوم (اکبر) دست گرفته و تربیت کرده‌وی (حکیم ابوالفتح) اند و هر که تازه از ولایت آمده بندگی و مصاحبت ایشان اختیار می‌نموده چنانچه خواجه حسین تنائی و میرزا قلی میلی و عرفی شیرازی و حیاتی کیلانی و سایر مستعدان در خدمت او بوده‌اند». در جای دیگر در همین کتاب مرقوم است: «و مستعدان و شعرسندگان این زمان در میانه شعرا مستحسن است و شیخ فیضی و مولانا عرشی شیرازی و غیره بآن روش حرف زده‌اند باشاره و تعلیم ایشان (حکیم ابوالفتح) بوده.» خانخانان در شهر احمدآباد يك کتابخانه مهمی برپا ساخت و آنرا از کتابهای پر قیمت راجع بهر فن مملو نمود. يك وضع مخصوصی که این کتابخانه داشت این بود که دیوانهای تمام شعرای دربار که با قلم خودشان مرقوم شده در آن پیدا بود.

رسمی قلندر یکی از دواویس و شعرای ایرانی بوده. در يك قصیده خود از آن جدیت که خانخانان در باب تربیت شعر

و شعرا بخرج داده بود اعتراف می‌نماید:
 ز یمن مدح تو آن نکه سنج شیرازی (عرفی)
 رسید صیت کلامش به روم از خاور
 بطرز تازه ز مدح تو آشنا گردید
 چو روی خوب که یابد ز ماشطه زبور
 ز فیض نام تو فیضی گرفت چون خسرو
 بتیغ هندی اقلیم سبع را یکسر
 ز ریزه چینی خوانت نظیری شاعر
 رسیده است بجائی که شاعران دگر
 کنند بهر مدیحتش قصیده انشا
 که خون رشک چکد از دل سخن پرور
 سواد شعر شکبوی جو کحل اصفهان
 به تحفه سوی خراسان برند اهل نظر
 حدیث نوعی و کفوی بیان چه سازم من
 چو زنده‌اند بمدح تو تا دم محشر
 ز نعمت تو بنوعی رسید آن مایه
 که یافت میر معزی ز نعمت سنجر

خانخانان تا اندازه که سخن سنج بوده اگر بشاعری راه
 انداختی یکی از سرآمد شعرای عالم بودی. در زمینه (چند است
 پند است) جملگی شعرای شهر طبع آزمائی نمودند. غزل نظیری
 و خانخانان در ذیل بالمقابل درج می‌شود. خواننده میتواند اندازه
 گیرد که از حیث رقت، تازگی، سلاست و برجستگی کلام خان
 خانان چه پایه را میدارد.

خانخانان

نظیری

شمار شوق ندانسته‌ام که تا چند است
جز اینقدر که دلم سخت آرزو مند است
بکیش صدق و صفا حرف عهد بیکار است
نگاه اهل محبت تمام سوگد است
نه دام دانم و نی دانه این قدر دانم
که پای تابرش هر چه هست در بند است
مرا فروخت محبت ولی ندانستم
که مشتری چه کسست و بهای من چند است
ادای حق محبت عنایتی است ز دوست
و گرنه خاطر عاشق بهیچ خر سند است
از آن خوشم بسخنهاى دلکش تو رجم
که اندکی به اداهاى عشق مانند است

بجرف اهل غرض قرب و بعد ما بند است
دل شکسته ما را هزار بیوند است
از آن دم که بجزرت فکنده دیدن او
نگه بگوشه چشم هنوز در بند است
نظر دایر نشد تا مشره به پیش آمد
حجاب اگر پرگاه است کوه الوند است
دو چشم ساکن بیت الحزن بمن گرید
که من اسپر بمعشوقم او بفرزند است
دراز دستی حسن که گل بچشم ریخت
که تا بدانم از جیب در شکر خندا است
بکینه جوئی افلاک عشق می بازم
که هر که دشمن باشد بدوست مانند است
نظیری از تو بجان کندن است لب بکشای
باین قدر که بگوئی بمیر خر سندا است

عرفی در یکی از تصیده‌های خودش در باب ذوق خانخانان
می‌گوید:

سخن شناسا دیدی و دیده باشی هم

علو پایه من در مقام سبحانی

فلان مربی و من تربیت پذیر این بس

ز فضل خود چه زخم لافهای طولانی

خلاصه آنچه تا کنون بقلم رفت پاره از آن است که ادبیات

فارسی در عهد شاهان مغلیه پیشرفت نموده و الا برای قتل شرحش
یک دفترى هم نمیتواند کفایت بکند.

ادبیات فارسی در عهد اکبر و جهانگیر تا اندازه پیشرفت

نموده بود که گمان میرفت که در آئینه قریب زبان مادری هندیها
اساساً فارسی می‌شود و ایالتهای کوچکی هم که تحت دولت

مرکزیه حکمرانی میکردند با همین زبان بستگی خودشان را اعتراف می‌نمودند. چنانچه سواد عرضداشت‌های راجه‌ها و فرامین و دستخطهای دولتی که عصاراً یافت می‌شود در زبان پارسی بقلم رفته قهوذش را خیلی ثابت و مسلم نشان میدهد.

از واقعاتی که در فوق بقلم رفت يك نفر می‌تواند از خود سؤال نماید که در صورتیکه این همه عرفا در هند مشغول به پیش رفتنهای ادبی بودند چه آزاری نیست که برای معارف پروران عالم پیدا نمی‌تواند بشود ولی متأسفانه می‌گوییم که صورت حال ابداً همچو نمی‌باشد و جز چند دیوانها از دو سه شعرای مزبور و چند کتابهای در ثر هیچگونه آزاری برای محصل پیدا نیست. در خیال بنده فقدان مزبور از چند جهات رخ داده که ذیلاً درج می‌نمایم:

- (۱) — بستگی زیاد شاهان مغلیه با هندوها و زبانشان بر اثر ازدواج با زنهای هندو و رواداری با پیشرفت‌های ملی و مذهبی و لسان آنها.
- (۲) — صرف توجه دولت از پیشرفت‌های علمی بنا به خواه جنگی‌های متوالی.
- (۳) — تولید احساس محافظه آثار علمی و لسانی خودشان بین هندوها.
- (۴) — عدم وجود چاپخانه‌ها و وسایل انتشار علمی در هر نقاط هند.

علاوه بر این در همین بین يك زبان جدید که بعد بنام اردو موسوم گردید سر زده لطمه سختی بتشویقات مردم با زبان فارسی وارد آورد. چون زبان مزبور بدو بایستگاه قشون دولتی که افرادش زبانهای مختلفه را دارا بودند و برای فهم و تفهیم مطالب

همدیگر در يك وقت لغت‌های مختلفه را استعمال مینمودند متولد شده باسم اردو موسوم گردید. همین زبان کم کم قدم از دایره محدودش بیرون گذارده خانواده‌های عمومی مردم و بعد دولتی را استیلا نمود. نتیجه‌اش این شد که زبان فارسی از وضع زبان فامیلی افتاده خودش را فقط بکاغذهای ادارات محصور نمود و از شروع دولت انگلیس این حالت را هم کم کرده ریشه‌اش برای دوام کنده گردید.

چنانکه در فوق ذکر شد اگرچه تا شروع دولت انگلیس فارسی از وضع زبان فامیلی افتاده بود ولی مسلمانان بستگی خود را مسئول می‌شمردند ولی از هنگامی که زبان رسمی و اداری اردو گردید و محصلان در صدد تحصیل زبان انگلیسی آمدند فارسی صورت کلاسیک را اختیار کرده همه اهمیتش را بیاد داد. علاوه بر این چون اردو بیشتر الفاظ از عربی و پارسی میدارد هندوها بدین فکر افتادند که در جای آن هندی را که اساساً اردو بوده ولی در جای الفاظ از عربی و پارسی الفاظ از سانسکریت و بهاشامی داشت در محل اجرا و استعمال گذارند. اینطور يك نوع رقابتی بین هندی و اردو رخ داده اسلامیان هر نوع جدیت و فعالیت معارف‌پرورانه خودشان را در راه ابقای اردو صرف نمودند و این هم یکی از اسباب بوده که بستگی‌شان با پارسی رو با انحطاط گذارد. اگرچه این تصادفات بکار اردو خورده برای پیشرفت آن يك واسطه فوق‌العاده تولید نمود تا اندازه‌ای که حیدرآباد هم که يك ایالت مهمه اسلامی میباشد و از حیث وسعت ارضی با مملکت آلمان برابری میکند اهمیتش را مسلم داشته يك باب «یونیورسیتیه» برپا ساخت که واسطه تعلیم و تدریس را اردو میدارد و عده کثیری را از عرفای عصری مأمور نمود

که از زبانهای خارجه ترجمه نموده بر دارائی آن بفزایند. چنانچه بر حسب توجه و جدیت دولتی زبان مزبور تا حد اقصی پیش رفت نموده بعید نیست که در ظرف چند مدتی یکی از السنه مهمه عالم بشمار رود و بنده معتقدم که اگر ایرانیها این زبان را تحصیل نمایند و از کتابهایی که در این زبان ترجمه شده استفاده بکنند می‌تواند بواسطه آسانتری پارسی را مستفید سازند، زیرا که بنا به اشتراك الفاظ علمی ترجمه از اردو در مقابل از زبانهای اروپائی آسانتر میتواند بشود. عرفا که برای پیشرفت اردو از طرف دولت حیدرآباد استخدام شده يك قاموسی را که بطور اختراع از زبان عربی ترجمه‌های لغات مشکل فنی و اقتصادی اروپائیان را میدارد تألیف نموده‌اند و چون مأخذ همچو لغات مخترعه تماماً عربی است پارسی‌زبانان هم میتواند همان الفاظ را عیناً و اساساً بمحل استعمال گذارند پارسی را از دست برد الفاظ بی‌آهنگ خارجیان که در کتابها و مقاله‌های کنونی ایرانی دخل یافته جلوه‌نمایی می‌کنند جلوگیری نمایند.

ددین موقع باید گوشزد خواننده نمایم که اگر عصاره ذره از زبان پارسی بین اسلامیان هند باقی مانده پردازش کاملاً بر اسلوب پارسی قدیم می‌باشد و ددوس محصلان خانگی و هم یونیورسیتی‌ها بنیر از آن کتابها نمی‌باشد که قرنهای گذشته تألیف و تصنیف شده بود. یکی از هزار هم بنظر نمی‌آید که بر لغات و مصطلحات کنونی ایرانیها وقوفی داشته باشد.

بنده متأسفانه می‌گویم که اگرچه تعداد ایرانیها در هند خیلی زیاد است و اگر ذره جدیت را بکار برند می‌توانند از حیث پارسی دانی محصلان را براه درستی بیندازند ولی هیچیک از آنها در صدد همچو افکار نمی‌آید. در همه نقاط هند يك مجله ادبی هم در پارسی

چاپ نمی‌شود که سبب تشویقات هندیها در باب پیشرفت ادبیت پارسی می‌تواند بشود. عجبتر اینکه آقامان زردشتی هم بستگی خودشان را با این زبان ابداً ترك گفته يك نوع زبان مخصوصی که يك نقطه هم از پارسی ندارد تولید نموده‌اند حتی آنکه بطور کلاسیک هم آن را یاد نمی‌گیرند.

بطور ختم این است تاریخ پیشرفت و زوال ادبیت پارسی در هند که در فوق تذکره رسید.

علیگده — سید محمد هادی مچله‌ی شهری

تقاضای مخصوص

چون در نظر داریم شرح حال شهید ترقی و آزادی ایران، مرحوم کلنل محمد تقی خان را هم عنقریب بچاپ برسانیم از اشخاصی که آشنائی نزدیک با ایشان داشته‌اند تقاضا میکنیم که آنچه در باره زندگی و افکار و اقدامات آن مرحوم میدادند با عکسها و نوشته‌هاییکه از وی دارند برای ما بفرستند تا بنام خودشان درج کنیم.

از وکلایکه حساب سال سیم مجله را هنوز پرداخته‌اند خواهشمندیم هرچه زودتر حساب خود را تفریغ کنند و اگر بجای وجه دوره سال سیم مجله را هم پس بفرستند با کمال امتنان قبول داریم.